

مستورگان در آثار مولانا

دکتر معصومه خدادادی مهاباد

استادیار دانشگاه آزاد اسلامی

واحد ورامین - پیشوا

چکیده:

در مقاله‌ی حاضر تلاش شده است با دقت در آثار نظم و نثر مولانا (مثنوی، فیه ما فیه و مکتوبات) و نیز آثار مرتبط با زندگی و سلوک وی همچون مناقب العارفین به دیدگاه‌های مولانا در خصوص زنان پردازد. با توجه به آن که مولانا در مثنوی معنوی، از جماد و نبات و حیوان تا شخصیت‌های گوناگون انسانی را به عرصه‌ی داستان‌ها می‌کشد تا شاه کارهای فکری و عرفانی خود را خلق کند، بررسی شخصیت‌های زن در این داستان‌ها، مدخلی است برای رسیدن به اندیشه‌های ژرف این عارف و بلکه مصلح اجتماعی در باب زنان، زنانی که صاحب نامی شایسته‌اند همچون مریم و آسیه و... و یا در پرده‌ی خمول و گمنامی، اما دارای مقامات عارفانه‌اند، در فیه ما فیه نیز مطالب متنوعی در زمینه‌ی زنان است که با دقت در آنها به سرانجام فکری مولانا راه-گشا می‌شویم. حسن و قبح سیرت زن در فیه ما فیه قابل بررسی است. مکتوبات به عنوان یکی از مهم‌ترین آثار در زمینه‌ی شناخت اندیشه‌ی مولوی هم از نظر پنهان‌نمانده است و با توجه به این که مکتوبات، همان نامه‌های مولانا است که هر کدام مستند به خاطرات و اتفاقات و زندگی اجتماعی و خصوصی او است، رازهای بسیاری را برای شناخت واقعیات زندگی مولانا بازگو می‌کند.

کلید واژه: مولوی، مثنوی، فیه ما فیه، مکتوبات، زن

مقدمه:

بی‌شک، ادب فارسی، آینه‌ی تمام‌نمایی است از فرهنگ دیرپای ایران زمین و هرآن‌چه از تحقیقات فرهنگی و انسانی انجام پذیرد اگر از رهگذر ادب فارسی باشد، مفید خواهد بود. در این راستا، یکی از مهم‌ترین دستاوردهای ادبی این سرزمین، آثار مولانا است. به جرأت می‌توان گفت، مثنوی معنوی، دایرة‌المعارفی است از اعتقادات، باورها، واقعیات و دیدگاه‌های قوم ایرانی در طول تاریخ.

تعلیم عرفان، بهانه‌ای است تا مولانای بلخی، فرهنگ‌نامه‌ای ترتیب دهد از آنچه بر سر این مردم رفته است. وی با نگاهی تیزبین و نه تقلیدگرانه به نظاره‌ی جهان هستی می‌نشیند. تا آن‌جا که زنان و مردان هم مشمول این نگاه اند. در این جهان بینی عارفانه، زنان حضوری چشم‌گیر می‌یابند. صدرنشین حکایات مثنوی، معروف به داستان شاه و کنیزک، کنیزکی به عنوان فردی از شخصیت‌های اصلی داستان قرار می‌گیرد که البته این انتخاب، خود جای تأمل دارد، چرا که کنیزکان به عنوان عزلت‌نشین خانه‌ها و مملوک اربابان، کمتر چنین ارزشی را داشته‌اند که در قلب داستان قرار گیرند.

این نگرش نه فقط در جنبه‌ی تئوریک زندگی مولانا و منحصر به آثار او بوده است، بلکه سیره‌ی عملی او نیز در معاشرت با زنان، چنان بوده که نگاه جنسیتی را تحلیل می‌برده است. «همچنان از کمال اصحاب منقول است که هر شب آدینه، مجموع خواتین اکابر قونیه، پیش خاتون امین‌الدین میکائیل که نایب خاص سلطان بود، جمع می‌آمدند و لابه‌ها می‌کردند که البته حضرت خداوندگار را دعوت کند، چه حضرتش را بدان خاتون آخرت، از حد بیرون التفات و عنایت‌ها بود و او را شیخ خواتین می‌گفت و چون آن جماعت جمع شدند و به حضور تمام منتظر گشتندی، بی‌آنکه اعلام کردند، بعد از نماز، حضرت مولانا همچنان بی‌زحمت تنها تنها پیش ایشان رفتی و در میانه‌ی ایشان نشسته، همه‌اشان گرد آن قطب، حلقه گشتندی و بر او گشتندی و چندانی گلبرگ‌ها بر او ریختندی که به تبرک از آن گلبرگ‌ها ساختندی و حضرتش در میان گل و گلاب غرق غرق گشته تا نصف‌اللیل به معانی و اسرار و نصایح مشغول شدی. آخر الامر، کنیزکان گوینده و دقافان نادر و نای زنان از سر زنان سرآغاز کردند

و حضرتش مولانا به سماع شروع فرمودی و آن جماعت به حالی شدند که سر از پا و کلاه از سر نداشتندی و تمامت جواهر و زرینه آلتی که داشتندی در کفش آن سلطان کشف ریختندی تا مگر چیزیکی قبول بکند و اما التفاتی نماید. اصلاً نظر نمی فرمود و نماز صبح را با ایشان گزارده روانه می شد و این چنین شیوه و طریقت در هیچ عهدی و هیچ ولی و نبی نبوده است مگر که در زمان احکام شرعی پرسیده، مستفید گشتندی و آن برو حلال بود و از خصایص حضرتش بود و همچنان شوهران این خواتین، در خدمت نایب بیرون سرا جمع آمده، صحبت داشتندی و محافظت کردند تا مردم اغیار بر این اسرار مطلع نشدندی. « (افلاکی، ۱۳۶۲، ص ۱۲۹۰)

از همین زنان در فیه ما فیه سخن‌ها می‌گوید و آنان را مایه‌ی تهذیب مردان می‌داند. حتی زنان نابکار را مغفول رها نمی‌کند و در راه نجات و تزکیه‌ی آنان گام‌های عملی برمی‌دارد.

تاریخ زندگی مولانا از زنانی نام می‌آورد که از فساد به صلاح باز آمده‌اند و پایمرد و یاریگرشان شخص مولانا بوده است. حتی می‌توان این نکته را یادآور شد که مولانا به سان یک مشاور و روان‌شناس مردانی که گرفتار زن بدکردار شده‌اند، راهنمایی می‌کند. ظهور مولانا در عرصه‌ی عرفان ایرانی و اسلامی، تأثیری عظیم در کار زنان دارد. عارفه‌ها و صوفی بانوها در عصر او در کنف حمایت‌های او در زمره‌ی اخوان محسوب می‌شوند. (گولپینارلی، ۱۳۶۳، ص ۳۳۸)

زنان قرن هفت قوینه در زیر سقف طریقتی مولانا مصون بودند و مولانا به نیروهای روحانی آنان به خوبی وقوف داشت چرا که می‌دانست:

چیست جنسیت؟ یکی نوع نظر که بدان یابند ره در همدگر

مولانا این چنین دیدگاه فاخر و روشنفکرانه را در محملی طرح می‌کند که پس از هجده ی مغولان، بی بند و باری‌ها و غلامبارگی‌ها، زنان را به انزوای تاریخ و تاریک برده است. آرا و اعمال این عارف، فاصله‌ی عظیم میان زنان و مردان را پر می‌کند و زنان جسته و گریخته از نه توی تاریخ سری بیرون می‌کشند.

جایگاه زنان در آثار مولانا:

زنان در آثار مولانا از هر طبقه‌ای هستند، از اشراف گرفته تا کنیزکان، از زنان صاحب نام و قدیسگان تاریخ تا خاملان و گمنام‌ها. پیشتر گفتیم که پیشانی داستان‌های مثنوی با ماجرای کنیزکی آغاز می‌شود. در جایی می‌گوید: «کنیزکان که خواهران ما اند و فرزندان ما اند.» (مولوی، جلال الدین، ۱۳۶۳، ص ۱۰۶)

قصه‌ی اعرابی درویش و ماجرای زن او با او به سبب قلت و درویشی، قصه‌ی زاهد و کنیزک حوروش، قصه‌ی آن صوفی که زن خود را با بیگانه‌ای گرفت، قصه‌ی پیدا شدن روح القدس به صورت آدمی بر مریم، قصه‌ی عذر گفتن دلکک با سید که چرا فاحشه را نکاح کرد و یا قصه‌هایی که از مشاهیر زنانی است، مثل مریم، مادر یحیی، مادر موسی، آسیه، بلقیس، عایشه، رابعه، خادمه‌ی انس بن مالک، کنیزک رومی خواجه مجدالدین عراقی به نام صدیقه، نشان دهنده‌ی این نکته است که مصلحتی مثل مولانا از نظر جوهری وجودی، فرقی میان انسان‌ها قائل نیست و حتی زنان گم کرده راه را بیشتر باید جورکشی کرد تا به راه آیند. در سیره‌ی عملی خود نیز حکایتی خواندنی است. در مکتوبات، چند توصیه‌ی نامه به پسر خود بهاء الدین سلطان ولد برای رعایت حال همسر دارد. فاطمه خاتون دختر شیخ صلاح الدین زرکوب، عروس مولانا است. شدت علاقه‌ی مولانا به فاطمه خاتون، فاطمه را در زمره‌ی مریدان و متعلمان مولانا جای می‌دهد و همین فاطمه است که تا دوره‌ی حاضر، سلسله‌ی طریقتی مولانا به واسطه‌ی فرزندان‌ش ادامه پیدا می‌کند. (فروزانفر، ۱۳۶۱، ص ۱۷۸)

«همچنان از یاران قدیم، منقول است که چون حضرت سلطان ولد - عظیم الله ذکره - مراهق شد و به درجه‌ی بلوغ رسید، حضرت مولانا، دختر شیخ صلاح الدین، فاطمه خاتون را به سلطان ولد نامزد کرد و حضرت مولانا ناپیوسته، فاطمه خاتون را کتابت و قرآن تعلیم می‌داد، از غایت عنایتی که در حق او داشت.» (افلاکی، ۱۳۶۲، ص ۷۱۹)

در توصیه‌ی نامه‌ی مولانا به سلطان ولد که در مکتوبات مندرج است، ماجرای رسول اکرم (ص) و دختر مکرّمه اش فاطمه را شاهده‌ی می‌آورد بر هواداری از زن: «از فرط این شفقت، این چند حرف مشّوش نبشته بی دل و بی دست نه هشیار و نه مست

نه نیست و نه هست، در وصیت جهت رعایت شاهزاده‌ی ما و روشنای دل و دیده‌ی ما و همه عالم که امروز در حواله و حباله‌ی آن فرزند است «و کفلها زکریا» جهت امتحان عظیم امانت سپرده شد توقع است که آتش در بنیاد عذرهای زنده و یک دم و یک نفس نه قصد و نه سهو حرکتی نکند و وظیفه‌ی مراقبتی را نگرداند که در خاطر ایشان، یک ذره تشویش بی وفایی و ملالت در آید ... فقال النبی علیه السلام: فاطمه بضعه منی اولاد نا اکبادُ نا تمشی علی الارض والله الذی لا اله الا هو» (مولوی، ۱۳۶۴، ص ۱۱)

یا در مکتوبی دیگر، فرزند را عتاب می‌کند که «و بدانند که در رنجم از آنک از خانه بیرون می‌خسبد و دلداری آن ضعیفان نمی‌کند، علی کل حال امانت خدایند، الله الله از جهت رضای دل این پدر ملازم خانه باشند.» (مولوی، ۱۳۶۴، ص ۳۰) آنگاه به فاطمه خاتون می‌نویسد و به خاطر خلق مغرور پسر و به جهت رفع اختلاف دل‌جویی می‌کند: «به ذات قدیم حق تعالی که هرچه خاطر آن فرزند مخلص از آن خسته شود، ده چندان غم شما غم ماست و اندیشه‌ی شما اندیشه‌ی ماست ... توقع من از آن فرزند آن است که از این پدر هیچ پوشیده ندارد از هر که رنجد تا منت دارد و به قدر امکان بکوشیم، ان‌شاء الله هیچ تقصیر نکنم. اگر فرزند عزیز بهاء‌الدین در آزار شما کوشد حقاً و شمّ حقاً که دل از او برکنم و سلام او را جواب نگویم و جنازه‌ی من نیاید...» (مولوی، ۱۳۶۴، ص ۶۰)

مولانای شیخ کامل چنین سخنانی در بزرگ‌داشت و تعظیم اهل خانه بر زبان می‌راند و اصولی مثل خانواده‌داری، عزت زنان، حسب و نسب زن و ... را در حق آنان رعایت می‌کند. شیخی بزرگ در مقابله با عروسی جوان، اما گوه‌ری - به قول افلاکی این فاطمه «دستکار کنار حضرت او بود.» (افلاکی، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۶۳۵) نقل شده است که ملکه خاتون، دختر مولانا کنیزکی را رنجانند. مولانا او را متنبه کرد که اگر تو کنیز بودی و او خاتون، چه می‌کردی؟ آنها خواهران ما هستند! (افلاکی، ۱۳۶۲، ص ۴۰۶)

مولانا در روابط اجتماعی زنان نیز صاحب ایده‌هایی خاص است، او به سیره‌ی پیامبر در صدر اسلام که زنان برای پرسش از مسائل شرعی نزد وی می‌آمدند، اذن حضور به زن‌ها می‌داد. این امر در روزگار مولانا هنجارهای تابو شده را می‌شکست.

افلاکی در صفحه‌ی ۴۹۰ مناقب العارفین نوشته است که مولانا در مجالس عرفانی شیخ خواتین، همسر امین الدین میکائیل و به دعوت این عارفه‌ی بزرگ حضور پیدا می‌کرده است و با ایشان به نماز جماعت می‌پرداخته است و این در حالی است که همسران آن عارفه‌ها در بیرون از سرا مراقب بودند تا اغیار از این مجالست طریقتی و عرفانی آگاه نشوند.

در مکتوبی که به یکی از عارفه‌های زمان نوشته، می‌گوید: «ما اگر چه به تن و نفس مسکینیم و ضعیفیم و آه نومیدی بر می‌آریم، الا در اندرون جان ما را عهدی محکم است و پیمان ایمان استوار. وعده‌ی حق را راست می‌دانیم.» (مولوی، ۱۳۶۴، ص ۵۱)

مولانا اصالت را به گوهر و عفاف زن می‌دهد. رفتار و رفتن زن در اجتماع به خودی خود قابل نقد نیست. مهم آن است که زن پاک باشد. حتی به لحاظ روان-شناختی، برای مردان هم بهتر است که آزادی و فراغتی برای تردد زن‌ها باشد چرا که «الانسان حریص» علی‌ما منع. هر چند که زن را امر کنی که پنهان شو، ورا دغدغه‌ی خود را نمودن بیشتر شود و خلق را از نماندن او رغبت به آن زن بیشتر گردد. پس تو نشسته‌ای و رغبت را از دو طرف زیادت می‌کنی و می‌پنداری که اصلاح می‌کنی، آن خود عین فساد است، اگر او را گوهری باشد که نخواهد فعل بد کند، اگر منع کنی و نکنی او بر آن طبع نیک خود و سرشت پاک خود خواهد رفتن. فارغ باش و تشویش مخور و اگر به عکس این باشد، باز همچنان بر طریق خود خواهد رفتن. منع، جز رغبت را افزون نمی‌کند علی‌الحقیقه.» (مولوی، ۱۳۶۹، ص ۸۸)

او برای سلوک زن در اجتماع، مرزهایی قایل است و رفتار زن را به پاک گوهری و حیای او محول می‌داند. او معتقد است باید زن در زندگی آزاد باشد اما این را با بی‌غیرتی مردانه نباید مساوی انگاشت. خود مبحث غیرت هم اگر باعث حجاب میان مرد و خدا باشد پسندیده نیست «روز و شب جنگ می‌کنی و طالب تهذیب اخلاق زن می‌باشی... غیرت را ترک کن که گرچه وصف رجال است ولیکن بدین وصف نیکو وصف‌های بد در تو می‌آید» (مولوی، ۱۳۶۹، ص ۸۶)

زنان خود طالب غیرت مردانند. عشق غیرت انگیز است. «تورا اگر شاهدهی یا معشوقه‌ای به دست می‌آید و در خانه‌ی تو پنهان شود که مرا به کس منمای که من از آن توام، هرگز روا باشد و سزد که او را در بازارها گردانی و هر کس را گویی که بیا این خوب را ببین، آن معشوقه را هرگز این خوش آید؟ بر ایشان رود و از تو خشم گیرد.» (مولوی، ۱۳۶۹، ص ۷۰)

ناگفته نماند، از منظر مولانا جمال زن به تنهایی زینت بخش او نیست، بلکه آنچه بر حسن می‌افزاید، نظر الهی است. زیبایی شرابی است که ساقیش خداست و در جام وجود آدمی ریخته می‌شود. زیبایی سیرت مکمل بلکه اصل اساسی جمال است. حکایتی از زبان مولانا در فیه ما فیه مؤید این مطلب است: «در سمرقند بودیم و خوارزم‌شاه، سمرقند را در حصار گرفته بود و لشکر کشیده، جنگ می‌کرد. در آن محله دختری بود عظیم صاحب جمال، چنانک در آن شهر او را نظیر نبود، هر لحظه می‌شنیدیم که می‌گفت: خداوندا کی روا داری که مرا به دست ظالمان دهی و می‌دانم که هرگز روا نداری و بر تو اعتماد دارم. چون شهر را غارت کردند و همه خلق را اسیر می‌بردند و او را هیچ المی نرسید و با غایت صاحب جمالی، کس او را نظر نمی‌کرد تا بدانی که هر که خود را به حق سپرد از آفت‌ها ایمن گشت و به سلامت ماند و حاجت هیچ کس در حضرت او ضایع نشد.» (مولوی، ۱۳۶۳، ص ۱۷۳)

مولانا نکته‌ای دیگر در این زمینه طرح می‌کند و آن اینکه زیبایی و جمال زنان مایه‌ی آزمون مردان هم است؛ آزمونی الهی که ببینیم آیا همگان بندگی حق می‌کنند یا بندگی تن. «ملکی کنیزی را فرمود که خود را بیارا و بر غلامان من عرض کن تا امانت و خیانت ایشان ظاهر شود. فعل کنیزک اگرچه به ظاهر معصیت می‌نماید اما در حقیقت بندگی پادشاه می‌کند.» (پیشین، ص ۴)

مثنوی معنوی، حاصل ذهن خلاق و در عین حال شوریده‌ای است که قصد دارد در نظر و عمل، تمام دستاوردهای خود را به نمایش گذارد تا مریدان و حقیقت‌پویان هستی از آن منبع فیاض و جوشان، بهره‌ی خود را بگیرند. بدیهی است در چنین عرصه‌ی گاهی، نمی‌توان حضور و جلوۀ زن را به عنوان عنصری زایا، نقش‌آفرین و

تعیین کننده نادیده گرفت. این سخن بدین معنا نیست که زن در مثنوی معنوی، همیشه در معرض قضاوت، تبریته شده است و نمونه‌ی اعلای انسانیت است. نه، بلکه منظور آن است که مولانا نقش زن را بی اهمیت نمی‌انگارد.

ساختار داستانی مثنوی، خود به این حضور دامن می‌زند و زمینه‌ای فراهم می‌کند که در بسیاری از حکایات، زن به عنوان شخصیت اصلی یا یکی از شخصیت‌های داستانی رخ می‌نمایاند. بسیاری از این زنان، از دل قصص مذهبی، تاریخ، عرفان، توده‌های مردم و یا از ذهن ادیبانه مولانا بیرون آمده‌اند. بسیاری از اینان، در زمره مشاهیر و قدیسان هستند. گروهی دیگر، بی نام و نشان، اما صاحب کرامات و گویی که از اولیاء الله هستند، دسته‌ای دیگر هم هستند که در پستی و رذالت هیچ فروگذار نمی‌کنند. از نکات قابل اعتنا درباره‌ی حضور زن در داستان‌ها و حکایات، معطوف به در نظر داشتن معانی نمادین و کاربرد سمبلیک این شخصیت هاست.

در زیر نمونه‌هایی از زنان نیک، که نامشان در ادیان گوناگون الهی و یا تاریخ ذکر شده است می‌آوریم.

- آسیه

آسیه (آیسیه) بنت مراحم، همسر فرعون، اهل زهد و خداپرستی و پرهیزکاری بود. در حدیث آمده است که: «كَمُلَ مِنَ الرَّجَالِ كَثِيرٌ و لَمْ يَكْمُلْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا أَسِيَةُ امْرَأَةِ فِرْعَوْنَ و مَرِيْمُ بِنْتُ عِمْرَانَ» (احادیث مثنوی، ۲۰۲)

در قصص الانبیاء نیشابوری ص ۱۵۳ آمده است که: «مسلمان بود لیکن مسلمانی پنهان می‌داشت از فرعون ... و آسیه در سر، خداوند را عبادت می‌کرد.

ماجرای آسیه به مناسبت نقش او در زندگی و طفولیت حضرت موسی (ع) زبانزد است. «فرعون از منجمان خود شنید که کودکی به دنیا خواهد آمد که او را هلاک خواهد ساخت. از این رو حکم کرد که هر طفلی را که به دنیا آید بکشند. اما پدر و مادر موسی او را بر آب نهادند. زن فرعون آسیه، موسی را از آب بگرفت و در قصر فرعون پروراند» (شمیسا، ص ۴۳۹)

مولوی در داستان فرعون و موسی از آسیه به عنوان یار نیک یاد می‌کند که سخنان و رفتار او بر دل فرعون (نمادی از نفس اماره) اثر گذار نیست.

گفت احسنت و نکو گفתי و لیک تا کنم من مشورت با یار نیک

۲۵۹۶/۴

باز گفت او این سخن با آسیه گفت: جان افشان بر این ای دل سیه
بس عنایت هاست متن این مقال زود دریاب ای شه نیکو خصال
وقت کشت آمد زهی پرسود کشت این بگفت و گریه کرد و گرم گشت
برجهید از جا و گفتا «بخ لک» آفتابی تاج گشتت ای کلک

۲۶۰۰ - ۲۵۹۷/۴

- حلیمه

حلیمه، بنت ذؤیب از عشیره بنی سعد، دایه ی پیامبر اسلام بوده است. مولانا در دفتر چهارم، از ابیات ۹۱۵ به بعد را به داستانی از کودکی حضرت محمد (ص) اختصاص می‌دهد.

این داستان، با عنوان «یاری خواستن حلیمه از بتان چون عقیب عظام مصطفی را علیه السلام گم کرد و لرزیدن و سجده بتان و گواهی دادن ایشان بر عظمت کار مصطفی صلی الله علیه و سلم» آمده است.

قصه‌ی راز حلیمه گویمت تا زداید داستان او غمت
مصطفی را چون ز شیر او باز کرد بر کفش برداشت چون ریحان و ورد
می‌گریزاندش از هر نیک و بد تا سپارد آن شهنشه را به جد
چون همی آورد امانت را ز بیم شد به کعبه و آمد او اندر حطیم...

۹۱۵/۴ به بعد

حلیمه بانگی می‌شنود که به او از تابش آفتابی عظیم خبر می‌دهد. وی در جستجوی صاحب صدا، محمد(ص) را که طفلی شیرخواره است رها و آنگاه گم می‌کند.

سوی منزل‌ها دوید و بانگ داشت که بر دردانه‌ام غارت گماشت

۹۳۲/۴

در پی بی تابی حلیمه، پیری با عصا می رسد و از او شرح این جگرسوزی را می-
پرسد. حلیمه از آنچه روی داده است وی را آگاه می کند.

گفتش: ای فرزند تو انده مدار که نمایم مرتو را یک شهریار
که بگوید گر بخواهد حال طفل او بداند منزل و نرحال طفل

۹۴۴-۵/۴

حلیمه، بی قرارانه، نشان آن خبیر را می خواهد. پیر، او را به عزّی، از اصنام عرب
هدایت می کند. پیر خود در پیشگاه عزّی با تضرع به خاک می افتد و پس از خاکساری
بسیار می گوید:

که از او فرزند طفلی گم شده است نام آن کودک محمد آمده است

۹۵۴/۴

ذکر «محمد» که بر لب پیر جاری می شود، بتان بر خاک می افتند و از قدر و مرتبه
ی صاحب این نام می گویند.

جدّ محمد (ص) عبدالمطلب، موقوف را می فهمد. به کعبه رفته، در آنجا به راز و نیاز
با خدای یکتا می پردازد.

از درون کعبه آمد بانگ زود که هم اکنون رخ به تو خواهد نمود
با دو صد اقبال او محفوظ ماست با دو صد طلب ملک محفوظ ماست

۹۹۶/۴

ندایی آسمانی، جای محمد(ص) را می گوید:

در فلان وادی است زیر آن درخت پس روان شد زود پیر نیک‌بخت

۱۰۳۴/۴

صرف نظر از آن که مولوی در ذکر این حکایت، تصویری از کودکی حضرت رسول
و جایگاه بت‌ها و نیز علاقه‌ی مردمان آن روزگار در پرستش این بت‌ها نشان می‌دهد.
رابطه‌ی عاطفی دایه‌ی ای دلسوز و سلیم و متعهد، نسبت به کودکی یتیم و گوهری را به
پیش چشم می‌کشاند.

هر کس پسری به دنیا آورد به فرعون تحویل دهد: جاسوسان فرعون که در کسوت
 قابله در آمده اند به دربار، گزارش تولد موسی را می دهند.

پس عوانان آمدند او طفل را در تنور انداخت از امر خدا
 وحی آمد سوی زن زان با خبر کی ز اصل آن خلیل است این پسر

۹۵۲-۳/۳

باز وحی آمد که در آبش فکن روی در او میدار و مو مکن
 در فکن در نیلش و کن اعتماد من تو را با وی رسانم رو سپید

۹۵۹-۶۰/۳

الهام قلبی مادر، موسی را بر آن می دارد تا نوزاد خود را به دست آب بسپارد و
 آسیه او را پروراند.

- همسر موسی (علیهما السلام)

در حوادث زندگی موسی (ع) آمده است که موسی در هنگام گردش نزاع قبطی و
 سبطی، او را به میانجیگری وا داشت و از آنجا که قبطی، سبطی (بنی اسرائیلی و از قوم
 موسی) را کتک می زد، موسی به کمک سبطی شتافت و مشتی به قبطی زد که در حال
 درگذشت. موسی اندوهگین شد و از خدا استغفار کرد. (آیه ی ۱۶ قصص) وی به ناچار
 از شهر گریخت.

در راه فرار، به شهر مدین رسید. ازدحام جمعیت بر سر چاه، باعث شد به کمک دختران
 شعیب بشتابد. دختران زودتر از همیشه به خانه آمدند و به پدر که جویای علت این زود
 آمدن بود، ماجرای کمک کردن موسی را گفتند. شعیب نبی، مشتاق دیدار موسی شد و
 دختران، او را به خانه آوردند. این مواجهه به ازدواج صفورا و موسی انجامید.

مولانا در دفتر ششم، در خلال داستانی از یکی از اعجازهای موسی سخن می راند
 و آن، این که نور ارشاد موسی، ضمیر صفورا را منور کرده است و او را بی نیاز از
 چشم صورت ساخته است چشمی که واسطه ی دید این جهان است. صفورا را غمی
 نیست از فقدان چشم ظاهری.

وز هوا و عشق آن نور رشاد خود صفورا هر دو دیده باد داد

اولاً بر بست یک چشم و بدید
بعد از آن صبرش نماند و آن دگر
همچنان مرد مجاهد نان دهد
پس زنی گفتش ز چشم عبهری
گفت: حسرت می خورم که صد هزار
روزن چشمم ز مه ویران شده است
کی گذارد گنج، که این ویرانه‌ام
نور روی او و آن چشمش پرید
برگشاد و کرد خرج آن قمر
چون براو زد نور طاعت جان دهد
که ز دستت رفت حسرت می خوری
دیده بودی تا همی کردم نثار
لیک همچون گنج در ویران نشست
یساد آرد از رواق و خانه‌ام

۳۸۵/۶ به بعد

- عایشه (حمیرا)

عایشه، دختر ابوبکر است که پیغمبر(ص) به او حمیرا می گفت و می فرمود کلمینی یا حمیرا (احادیث مثنوی، ۲۰). آنچنان که گفته اند پس از خدیجه (س)، عایشه محبوب ترین زن نزد پیغمبر بوده است.

در روایات اهل سنت، احادیث بسیار از او نقل شده است و حتی از قول پیغمبر گفته‌اند: دو ثلث احکام زنان را باید از عایشه فرا گرفت.

«عایشه در غزوه‌ی بنی مصطلق از قافله عقب ماند تا آن که صفوان بن المعطل السلمی او را به پشت شتر خود نشانند و به همراه آورد و از این رو، مردم بر عایشه تهمت زدند و سرانجام آیتی در تبرئه او بر پیغمبر نازل شد». (شمیسا، ص ۵۳۳)

در دفتر اول مثنوی، «قصه سؤال کردن عایشه، رضی الله عنها از مصطفی علیه السلام که امروز باران بارید، چون تو سوی گورستان رفتی، جامه‌های تو چون تر نیست» از بیت ۲۰۱۴ آغاز می‌گردد که می‌تواند مبین نگرش مولانا به زنانی از قبیل عایشه باشد.

مصطفی روزی به گورستان برفت
با جنازه ی مردی از یاران برفت
هنگامی که پیامبر از گورستان باز می‌گردد، عایشه دستی به عمامه و روی و موی پیامبر می‌کشد و نشانی از رطوبت باران بر او نمی‌بیند. حیرت خود را از این موضوع بیان می‌دارد

گفت: چه بر سر فکندی از ازار؟
گفت: کردم آن ردای تو خمار

گفت: بهر آن نمود ای پاک جیب چشم پاکت را خدا باران غیب
نیست آن باران از این ابر شما هست ابری دیگر و دیگر سما

۲۰۳۴-۶/۱

«آنچه در توجیه این ادراک که برای عایشه حاصل شد، در مثنوی به بیان می آید، نشان می دهد که در ورای عالم حس، آنچه از احوال غیبی ممکن است بر انسان مکشوف گردد، همواره حاصل مجاهده شخصی نیست. اثر صحبت خاصان حق هم ممکن است چشم سالک را به آفاق غیب بگشاید. در واقع تأثیر صحبت و تربیت رسول، به اعتقاد مولانا می باید در وی آن اندازه تجرد از لوازم حسی را سبب شده باشد تا ردای او، وی را به ادراک رشحه های عالم غیب نایل کند. بدون شک، مشاهده آن عوالم تنها به مجرد سر بر کشیدن آن ردا برای همه کس نمی توانست به این ادراک منجر گردد ولیکن که پیغمبر در جواب عایشه تصریح می کند که آن احوال غیبی جز بر خاصان پدید نمی آید، نشان می دهد که نزد مولانا عایشه از کسانی که در این شمار نباشند نیست» (زرین کوب، ص ۵۶۶)

عایشه حکمت نزول این باران را می پرسد و پیامبر

گفت: این از بهر تسکین غم است کز مصیبت بر نژاد آدم است

۲۰۶۶/۱

گذشته از مطالب عرفانی عمیق که در این حکایت نهفته است آن چه به چشم جلوه می کند گفتگوهای شورانگیز و صمیمانه پیامبر و همسر اوست و جایگاه و پایگاهی که مولانا برای زنان بزرگ تاریخ ترسیم می کند.

چنین توصیفی از فضای صمیمانه خانه پیامبر، در قصه «گفتن عایشه رضی الله عنها

مصطفی را علیه السلام که تو بی مصلا به هر جا نماز کنی» قابل ملاحظه است.

عایشه روزی به پیغمبر بگفت

هر کجا یابی نمازی می کنی

گفت پیغمبر: که از بهر مهان

با رسول الله تو پیدا و نهفت

می رود در خانه ناپاک و دنی...
حق نجس را پاک گرداند بدان...

۳۴۲۵/۲ به بعد

«طرز تقریر، طوری است که با توجه به رابطه محبت و شفقت رسول خدا در حق زوجه ای که طالب فهم اسرار و لطایف احکام هم است، غرابت ندارد و به هر حال پیداست که مولانا دوست دارد این گونه احوال رسول را که تعلق به زندگی خصوصی او دارد، از زبان این زوجه ی وی طرح و نقل کند.» (بحر در کوزه، ص ۱۰۳)

یکی دیگر از نکاتی که مولانا در باب عایشه در مثنوی معنوی مطرح کرده است، غیرت پیامبر در حق عایشه و پرهیزگاری این زن است. داستان «در آمدن ضریر در خانه ی مصطفی علیه السلام و گریختن عایشه رضی الله عنها از پیش ضریر و ...» که در دفتر ششم، ابیات ۶۷۳ به بعد آمده است بیانگر همین موضوع است.

ضریری سرزده به خانه پیامبر آمد و عایشه از او روی نهان نمود. وقتی پیامبر از باب سنجش عایشه، علت را جويا می گردد عایشه می گوید:

کرد اشارت عایشه با دست ها او نبیند، من همی بینم ورا

۶۹۰/۶

البته این حکایت در باب فاطمه زهرا (س) و سایر مادران مؤمن نیز نقل شده است. (بحر در کوزه، ص ۱۰۳)

امام محمد غزالی نیز داستان را چنین آورده است: «در خبر آمده است از رسول علیه السلام که مردی بود از یاران که او را عبدالله بن ام مکتوم گفتندی و نابینا بود. روزی در خانه ی رسول در میان زنان نشسته بود. پیغامبر علیه السلام در آمد و گفت: «یا عایشه روا نباشد هر زن را پیش مرد نامحرم نشستن» عایشه گفت: «یا رسول الله! او نابیناست». گفت: «او تو را نمی بیند، تو او را می بینی.» (غزالی، ص ۲۷۸)

مولوی، جایگاه عایشه را در زندگی پیامبر با بیان حدیث «کلمینی یا حمیرا» بازگو می کند.

مصطفی آمد که سازد همدمی «کلمینی یا حمیرا» کلمی

۱۹۷۴/۱

آنک عالم بنده گفتش بدی «کلمینی یا حمیرا» می زدی

۲۴۳۲/۱

- مریم

از میان شخصیت های متعالی زن، مولانا ارادت ویژه ای به حضرت مریم (س) دارد. در مثنوی و غزلیات شمس، بارها و بارها از مریم نام برده است و ویژگی ها و محاسن وی را بر شمرده است.

مریم، دختر عمران است. عمران، صاحب پسران متعدد و ساکن مسجد بیت المقدس بود. نذر کرد که فرزند آینده خود را ساکن مسجد سازد. اما چون فرزند او دختر شد و دختر نمی توانست خادم مسجد شود، عمران در بلا تکلیفی ماند. خداوند بدو الهام کرد که مریم را مجاور مسجد سازد. پس از مرگ عمران، پسرعموی او زکریا از مریم در مسجد مراقبت می کرد. در هجده سالگی مریم، جبرئیل خود را بر مریم جلوه نمود و او را به تولد عیسی مژده داد. در قاموس، کتاب مقدس در شرح حال مسیح آمده است که مادرش مریم دوشیزه، نامزد یوسف نجار بود.

مولانا با اشاره به بارداری مریم می گوید:

همچو مریم جان از آن آسیب جیب حامله شد از مسیح دل فریب
آن مسیحی نه که بر خشک و تراست آن مسیحی کز مساحت برتر است

۱۱۸۴-۵/۲

مریم و بی پناهی او در برابر طعنهی جهودان - که وی را متهم به تردامنی می کردند - او را به درد و نیاز می رساند. همین اضطرار، اجابت الهی را در پی می آورد، به گونه ای که نوزاد او در گهواره بر رسالت خود و حقانیت و عفاف مادر شهادت می دهد.

آن نیاز مریمی بوده است و درد که چنان طفلی سخن آغاز کرد

۳۲۰۴/۳

مولانا با بهره گیری از تعالیم قرآنی و داستان های مذهبی و تفاسیر، ماجرای ولادت عیسی (ع) را چنین می سراید:

همچو مریم گوی پیش از فوت ملک نقش را «کالعوذُ بالرحمن منک»
دید مریم صورتی بس جان فزا جان فزایی دل ربایی در خلا
پیش او بر رُست از روی زمین چون مه خورشید آن روح الامین

لرزه بر اعضای مریم افتاد آن چنان کز شرق روید آفتاب
از زمین بر رست خوبی بی نقاب کو برهنه بود و ترسید از فساد

۳۷۰۰/۳ به بعد

مریم، در پناه ایزدی می‌جهد و از او یاری می‌طلبد، ملک حق به او مژده‌ی عیسی می‌دهد. روح در وی نفحه‌ی الهی می‌دمد و عیسی در وجود می‌آید.

حکایت «سجده کردن یحیی علیه السلام در شکم مادر مسیح را علیه السلام» نیز از جمله حکایاتی است که توجه مولانا را در ابلاغ دیدگاه‌های عرفانی خود با استفاده از داستان‌های مریم (س) نشان می‌دهد:

مادر یحیی به مریم در نهفت پیشتر از وضع حمل خویش گفت
که یقین دیدم درون تو شهی است که اولوالعزم و رسول آگهی است
چون برابر او فتادم با تو من کرد سجده حمل من اندر زمن
این جنین مر آن جنین را سجده کرد کز سجودش در تنم افتاد درد
گفت مریم: من درون خویش هم سجده‌ای دیدم از این طفل شکم

۳۶۰۴-۸/۲

به جز این حکایات که در آن مریم محور اصلی و یا قهرمان آن می‌باشد، ابیات پراکنده‌ی زیادی نیز در مثنوی آمده است که در آن با بهره‌گیری از قصص زندگی مریم، دقیقه‌های عرفانی بازگو می‌گردد نمونه را:

مریمان بی شوی آبست از مسیح خامشان بی لاف و گفتاری فصیح

۴۵۵۳/۶

نیز:

آنک از جوع البقر او می‌تپید همچو مریم میوه‌ی جنّت بدید

۲۸۵/۵

و یا:

حبّذا خوان مسیحی بی کمی حبّذا بی باغ میوه‌ی مریمی

۱۳۰۷/۶

«تأثیر روحانی در باطن و ضمیر که غذای روح حقیقت جوست به غذایی تشبیه شده که از آسمان برای یاران عیسی می آمد و به میوه ای که با دعای مریم بر درخت خشک روید که برای هر دو مورد اسباب مادی یا صوری در میان نیست.» (استعلامی، ج ۶ ص ۲۷۸) و موارد بسیار از این دست در مثنوی معنوی

- بلقیس

یکی دیگر از زنان صاحب بینش در مثنوی، بلقیس می باشد. از میان محاسن بلقیس، عقل وی بیشتر مورد توجه مولاناست به طوری که می گوید:

رحمت صد تو بر آن بلقیس باد که خدایش عقل صد مرده بداد

۱۶۰۱/۲

شاید، عقل صد مرده‌ی بلقیس از آن روی باشد که وی، و رای حواس ظاهر، حقیقت پیام دهد، قاصد سلیمان، را دریافت و در تنگنای حس گرفتار نماند.

حکایت «عکس تعظیم پیغام سلیمان علیه السلام در دل بلقیس از صورت حقیر دهد» که در دفتر دوم آمده است، قابل توجه است.

بلقیس، ملکه‌ی سبا بوده است که چون سلیمان به وسیله‌ی دهد، خبر شکوه و قدرت او را شنید، به او نامه نوشت تا در درگاه او حاضر آید. هنگامی که نامه‌ی سلیمان به بلقیس رسید، بلقیس برای دفع شر، هدیه‌ای برای سلیمان فرستاد. سپس سلیمان خواست تا به سبا رود، اما بلقیس چون دانست که سلیمان پیغمبر است حاضر شد، خود به درگاه سلیمان آید. آصف بن برخیا قبل از رسیدن بلقیس، تخت بلقیس را در طرفه العینی در درگاه سلیمان حاضر گردانید. بلقیس به سلیمان ایمان آورد و همسر او گردید. اشتیاق سلیمان به بلقیس معروف است. (رک: قصص قرآن مجید سورآبادی)

«بسم الله، آن نامی است که بلقیس را در عهد سلیمان از دست تلبیس ابلیس باز ستد، سلیمان چون بشنید که بلقیس در شهر سبا خلقی را مسخر خود کرده است و از راه حق به باطل می‌برد، نامه‌ای بنوشت در دو انگشت خط که «انه من سلیمان و انه

بسم الله الرحمن الرحيم» (قرآن مجید، سوره‌ی ۲۷ / آیه‌ی ۳۰)

در داستان بلقیس و سلیمان، نقش هدهد به عنوان پیک حضرت، نشانه‌ای از منطق الطیر سلیمانی است و این که ملکه‌ی سبا در حقارت جثه‌ی پیک نمی‌نگرد، بلکه عکس تعظیم سلیمان و پیغام او را در می‌یابد.

خواند او آن نکته‌های با شمول با حقارت ننگرید اندر رسول
چشم هدهد دید و جان عنقاش دید حس چو کفی دید و دل درپاش دید

۱۶۰۴-۵/۲

«سلیمان می‌داند که رهایی از تمام تعلقات برای بلقیس، یک‌باره میسر نیست و وقتی وی به درگاه سلیمان می‌رسد، تخت وی را در همان لحظه‌ای که وی آرزوی آن را می‌کند، به وساطت آصف، وزیر خویش و به برکت اسم اعظم برای وی حاضر می‌آرد و چون تخت چوبی را تا این اندازه مایه‌دل‌بستگی بلقیس و خرسندی خاطر او می‌یابد، آن را درخت گول‌گیر می‌خواند.» (زرین کوب، ص ۷۹)

سلیمان از بلقیس می‌خواهد که ایمان بیاورد:

خیز بلقیسا بیا و ملک بین بر لب دریای یزدان در به چین
خواهرانت ساکن چرخ سنی تو به مرداری چه سلطانی کنی
خواهرانت را ز بخشش‌های راد هیچ می‌دانی که آن سلطان چه داد؟

۱۰۴۱-۳/۴

خیز بلقیسا که بازار است تیز زین خسیسان کساد افکن گریز
خیز بلقیسا کنون با اختیار پیش از آنک مرگ آرد گیر و دار

۱۰۹۵-۶/۴

خیز بلقیسا بیا باری ببین ملت شاهان و سلطانان دین

۱۱۰۱/۴

سرانجام بلقیس ایمان می‌آورد:

ای سلیمان مسجد اقصی بساز لشکر بلقیس آمد در نماز

۱۱۱۳/۴

مولانا بر چنین زنی درودها می‌فرستد:

رحمت صد تو بر آن بلقیس باد
 که خدایش عقل صد مرده بداد
 هدهدی نامه بیاورد و نشان
 از سلیمان چند حرفی با بیان
 خواند او آن نکته های با شمول
 با حقارت ننگرید اندر رسول
 جسم هدهد دید و جان عنقاش دید
 حس چو کفی دید و دل دریاش دید

۱۶۰۱-۴/۲

یا در جایی دیگر:

ای دو صد بلقیس حکمت را زبون
 که اهد قومی انهم لا یعلمون

۷۸۰/۴

ویژگی های منفی و یا رذایل زنان:

از آنجا که مولانا دیدگاه‌هایی جامع الاطراف و چند بعدی نسبت به مسائل گوناگون دارد، نسبت به مسائل زنان نیز به همین سیاق عمل می‌کند. زن به عنوان انسان در معرض خطا و گناه قرار دارد و مولانا از رهگذر چنین نگرشی به ابعاد اخلاقی، روانی و اجتماعی زن می‌نگرد. چنین زاویه ی دیدی به او این امکان را می‌دهد که نه به ورطه ی افراط (شبیبه به انگاره‌های فمینیستی) بیفتد و نه در دام تفریط (شبیبه به قصصی که از دیرباز در مورد مکر و حيله ی زنان بوده است). در مثنوی حکایات متعددی وجود دارد که زنان جزو شخصیت‌های این حکایاتند. جدای از درس‌های عرفانی این حکایات، بینش مولوی نسبت به زنان در آن حکایات، قابل تأمل است.

برخی از زنان منفی، شخصیت شناخته شده و تاریخی داشته اند مثل همسر ابولهب و واهله همسر نوح، و برخی نیز صرفاً در داستان‌ها نمود پیدا کرده‌اند. از نمونه‌های معروف، می‌توان به ابیات زیر استناد کرد:

ورنه حمّال حطب باشی حطب
 در دو عالم همچو جفت بولهب

۱۰۹۹/۵

زنانی از این دست در خور سرزنش و باعث ننگ خاندان خود هستند:

چون تو ننگی جفت آن مقبول روح
 چون عیال کافر اندر عقد نوح

۲۱۱۰/۶

«واهله نام زوجهی حضرت نوح است که بر حسب روایات داستانی، سنگ بر تابه‌ی نوح می‌انداخت، یعنی در امر دعوت نبوت و مواعظ و نصایح او کارشکنی می‌کرد.» (ذات‌الصور، ص ۱۶۹)

زن نوح، از کافران بود و هرگز به نوح ایمان نیاورد. فرزندان نوح یعنی سام و حام و یافث و کنعان از این زن بودند.

آن‌گونه که در تفاسیر و قصص مذهبی آمده است، توفان نوح از تنور وی آغاز شد. در مثنوی، از واهله همسر نوح به بدی یاد شده است:

نوح چون بر تابه بریان ساختی	واهله بر تابه سنگ انداختی
مکر زن بر کار او چیره شدی	آب صاف و عطر او تیره شدی

۴۴۷۸-۹/۶

از اثر تربیت واهله، نااهلی چون کنعان رو در روی پدر قرار می‌گیرد و به نفرین وی گرفتار می‌آید. عقد و مزاجت نوح و واهله، ننگ عالم جفتی است.

حکایتی که در دفتر ششم مثنوی، بیت ۲۰۴۷ به بعد در باب همسر شیخ خرقانی آمده است هم می‌تواند بیانگر جهاد با نفسی باشد که از طریق صبر و شکیب در برابر زنان ناهنجار برای صوفی پیش می‌آید.

از داستان «مرید شیخ حسن خرقانی قدس الله سره» بر می‌آید که همسر شیخ در گستاخی و هتاک‌ی طولایی دارد:

رفت درویشی ز شهر طالقان	بهر صیت بوالحسین خارقان
کوه‌ها ببرسد و وادی دراز	بهر دید شیخ با صدق و نیاز...
چون به مقصد آمد از ره آن جوان	خانه‌ی آن شاه را جست او نشان

همسر شیخ حسن، در راه آن طالب سالک می‌گشاید و وقتی که همت جوان و علاقه‌ی او را به دیدار شیخ می‌بیند، با ناسزا گویی از شیخ سخن می‌گوید.

اما

بانگ زد بر وی جوان و گفت بس	روز روشن از کجا آمد عسس...
ترهات چون تو ابلیسی مرا	کی بگرداند ز خاک این سرا

من به بادی نامدم همچون سحاب تا به گردی باز گردم زین جناب...
 کی شود دریا ز پوز سگ نجس کی شود خورشید از پف منطمس
 مرید، پرس پرسان از مردم آن دیار، شیخ را در کوهستان می یابد در حالی که پشته
 ای هیزم بر دوش دارد. مرید در افکار خود غوطه ور است که چگونه چنین شیخی با
 چنان زنی روزگار به سر می برد:

ضدّ را با ضد ، ایناس از کجا؟ با امام الناس، نسناس از کجا؟
 اما شیخ:

از ضمیر او بدانست آن خلیل هم ز نور دل، بلی نعم الدلیل...
 که آن تحمل از هوای نفس نیست آن خیال نفس توست آنجا مه ایست
 گر نه صبرم می کشیدی بار زن کی کشیدی شیر نر بیگار من

در واقع، رنج بدخویی زن را کشیدن، می تواند تمرینی برای مبارزه با نفس باشد.
 اما داستان‌هایی مثل «اعرابی درویش و ماجرای زن او با او، به سبب قلت و
 درویشی» از جمله داستان‌هایی است که زن در مفهوم سمبلیک نفس به کار می‌رود و یا
 داستان شاه و کنیزک که کنیزک نمادی از روح انسانی است که با نفی زرگر نفس (عشق
 رنگین و ننگین) متعالی می گردد.

از همین دسته است قصه ی طنزآمیز شخص مادرکش در دفتر دوم بیت ۷۷۶ به بعد
 که داستان مادر بد خاصیتی که هر روز فعل زشت مرتکب می شود و سزای او مرگ
 است (نفس را باید قربانی کرد تا از وساوس او رهایی یافت). داستان باز و کم پیرزن»
 در دفتر دوم بیت ۳۲۵ به بعد و یا داستان «زن و امرودین» و بسیاری از داستان‌های
 مثنوی با ژرف ساختی نمادین و رمزی از زنان بهره می گیرد تا مفاهیم عمیق عرفانی را
 با زبانی ساده تر برای مریدان و طالبان ارشاد بیان دارد.

نتیجه: آموزه های اسلامی و عرفانی ایران، منبعث از نص قرآن و منطبق بر تساوی
 زن و مرد در سرشت است. در چنین نگرشی از عشق و یا حقارت آدمیان با جنسیت

آنها به محک سنجش گذارده نمی شود، بلکه ارزش‌های به ظهور رسیده در وجود انسان است که او را از فرش به عرش می رساند.

مولانا در آثار خود از موقعیت انسانی زن، به موضوع نگریسته است، البته این گفته بدان معنا نمی باشد که زن، به خودی خود موضوع بحث مولوی باشد، بلکه در جنب مسائل عرفانی، حضور زن در آثار او محسوس است، بنابراین می توان با تأمل و دقت به دیدگاه‌های وی رسید؛ دیدگاه‌هایی که هر چند از محیط زندگی مولانا (قونیه) و مسائل اجتماعی آن روزگار به دور نیست، ولی به هر روی، نگاه روشنفکرانه و سیستم خاص فکری مولانا بر همه‌ی آنها سایه انداخته است.

«ارزش زن در عرفان، به حدی بوده است که فاطمه بنت ابن المثنی و ام الزهرا و دختر زیبای مکین الدین، مردی اصفهانی، مقیم مکه به نام نظام عین الشمس، هر دو برای ابن عربی، چاوشان و قلاووزان طالبان کعبه ی مقصود عشق عرفانی از مقام منزل عشق جسمانی بوده اند.» (ستاری، ۱۳۷۳، ص ۲۷۰)

مولانا به عنوان عارف بزرگ و آموزگار کبیر عرفان در بیان حقایق عرفانی از سرچشمه‌های بسیار بهره می‌برد، این سرچشمه‌ها تعالیم دینی، مفاهیم عمیق اخلاقی و باورهای ملی ایرانیان است. مسأله زنان هم در دل، چنین باور داشته‌هایی ساخته و پرداخته می‌گردد. «مولوی به شریعت که وسیله تهذیب و ریاضت نفس است، اهمیت خاص می دهد. نه ترک شریعت و تسلیم به طامات صوفیه را توصیه می‌کند، نه گرایش به فقر و عزلت و رهبانیت را تبلیغ می‌کند. مرد کامل را کسی می‌داند که جامع صورت و معنی باشد. حتی وجود زن و فرزند را نیز حجاب راه نمی‌شناسد و درست مثل یک متکلم - اما به کمک قیاسات تمثیلی و تشبیهات شاعرانه - در تأیید و اثبات عقاید و مبانی قرآن و اهل شریعت اهتمام می‌ورزد و قضایایی مانند حقیقت، توحید، واقعیت روح، کیفیت حشر و نشر و حدود جبر و اختیار را موافق مذاق اهل شریعت تبیین می‌کند. با این همه، لبّ و مغز شریعت را عبارت از عشق می‌داند و محبت را که سبب تزکیه و تربیت دل است، مؤثرترین عامل در تهذیب نفس می‌داند.» (زرین کوب،

کتاب‌نامه (فهرست منابع و مآخذ):

- ۱- قرآن مجید
- ۲- افلاکی، شمس‌الدین احمد، مناقب العارفین، به کوشش تحسین یازنجی، مهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۲.
- ۳- بیانی، دکتر شیرین، تیر ۱۳۸۵، مجله ی پیام تاریخ، ش ۵، مقاله ی جایگاه زن در نزد مولانا جلال‌الدین.
- ۴- پورنامداریان، دکتر تقی، رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷.
- ۵- زرین کوب، دکتر عبدالحسین، ارزش میراث صوفیه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۹.
- ۶- زرین کوب، دکتر عبدالحسین، زرین کوب، تهران، علمی، ۱۳۶۲.
- ۷- زرین کوب، دکتر عبدالحسین، زرین کوب، تهران، علمی، ۱۳۶۶.
- ۸- ستاری، جلال، سیمای زن در فرهنگ ایران، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۳.
- ۹- شمیسا، دکتر سیروس، شمیسا، تهران، فردوسی، ۱۳۷۳.
- ۱۰- سورآبادی، قصص قرآن مجید، تصحیح یحیی مهدوی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۷.
- ۱۱- مولوی، جلال‌الدین محمد، فیه ما فیه، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۹.
- ۱۲- مولوی، جلال‌الدین محمد، مثنوی، تصحیح نیکلسون، تهران، بهراد، ۱۳۷۳.
- ۱۳- مولوی، جلال‌الدین محمد، مکتوبات، تصحیح دکتر احمد رمزی، تهران، زوار، ۱۳۶۴.
- ۱۴- فروزانفر، بدیع الزمان، زندگانی مولانا جلال‌الدین محمد مولوی، تهران، زوار، ۱۳۶۱.
- ۱۵- فروزانفر، بدیع الزمان، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۷.
- ۱۶- گولپینارلی، عبدالباقی، مولانا جلال‌الدین، زندگی، فلسفه، آثار و گزیده‌هایی از آنها، ترجمه و توضیح دکتر توفیق سیجانی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳.
- ۱۷- غزالی، امام محمد، نصیحه الملوک، تصحیح جلال همایی، تهران، هما، ۱۳۶۱.
- ۱۸- همایی، جلال‌الدین، تفسیر مثنوی مولوی، تهران، آگاه، ۱۳۶۰.
- ۱۹- همایی، جلال‌الدین، تفسیر مثنوی مولوی (داستان قلعه‌ی ذات‌الصور یا دژ هوش ربا)، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۹.